

سلوک شهید لاجوردی، واقعاً انسان را به یاد ابودر غفاری می‌انداخت. او انسان بسیار پاک، وارسته و والائی بود. به مفهوم واقعی کلمه از نواذر روزگار بود. بسیاری از فضایی که در باره اشخاص بیان می‌کنند و در موردشان صادق نیست، خیلی بیشترش در این مرد وجود داشت، اما به شدت از اینکه کسی به این خصصت‌ها در او پی‌ببرد، ابا داشت. بسیاری ادعا بود و سعی می‌کرد جنبه‌های مثبت کار و خدماتش نسبت به نظام، مکتوم و محفوظ بماند.

ایشان همکاری می‌کردید و چه نتایجی داشت؟
بعد از انقلاب به درخواست ایشان مرتباً به دادرسی انقلاب می‌رفتم. هم ایشان و هم آیت الله محمدی گیلانی از من خواستند که به آنجا بروم و در باره برخی از افراد بازداشت شده، نظر بدهم. بعضی از اینها چهره‌های شناخته شده و معروف آن زمان بودند و در سال‌های قبل از آن، با بنده رفاقت داشتند. آقای محمدی گیلانی و آقای لاجوردی تاکید داشتند که از اطلاعات من در باره پیشینه این افراد و نقشی که در مبارزات و جایگاهی که نزد جریان مبارز داشتند، استفاده کنند تا بتوانند حکم درستی بدهند. مثلاً به طور مشخص یادم هست که وقتی ظاهر احمدزاده دستگیر شد، آقای لاجوردی از من خواستند که بیایم و نگاهی را که به شخصیت ایشان داشتم، بیان کنم تا بتوانند حکم واقع بینانه‌ای در باره وی بدهند.

در جلساتی که برای گفت و گو با برخی از گروه‌های ما، از جمله گروه فرقان یا مناقین برگزار می‌شد، تا چه حد از شما برای سخنرانی دعوت می‌شد؟

البته من بیشتر برای گروه فرقان سخنرانی می‌کردم. علتش هم این بود که اینها گفته بودند در میان زنده‌ها به فارسی و در میان مرده‌ها به دکتر شرعی ادرات داریم. اینها راست می‌گفتند، چون دیده بودم که موسس این گروه، بارها در جزواتشان به نوشته‌های من و دکتر شرعی استناد کرده بود. شهید لاجوردی به من گفت، «اینها به تو اظهار علاقه می‌کنند و اگر بیانی و با اینها صحبت کنی، موثر است.» قبل از اینکه به بیان خاطراتم از آن جلسات بپردازم، باید بگویم که خود من از بدو حضورم در ایران، متوجه چنین جریان خطرناکی در متن مبارزین و مردم انقلابی شده بودم. وقتی در خارج بودم، اخبارشان می‌رسید و در ایران هم که بودم، حضور اینها را احساس می‌کردم.

یادم هست در اسفند ۵۷ که در دانشگاه شریف صحبت کردم، گفتم، «عده‌ای هستند که رفتارشان موجب می‌شود که ما آنها را خارج انقلاب بنامیم. در واقع هر سه گروهی که علیه امیرالمؤمنین شوریدند، یعنی قاسطین، مارقین و ناکثین، در مقابل انقلاب ما هم خواهند ایستاد، ولی مارقین انقلاب، یعنی همان خوارج انقلاب، کسانی هستند که من و دکتر شرعی را قبول دارند، اما امام را قبول ندارند و حال آنکه می‌بینند من پیرو

چاپ را که از چاپخانه برای بازبینی و غلط‌گیری می‌گرفتم، در این فاصله فرصتی هم پیدا می‌شد که بخش‌های مختلف کتاب را در این جلسات بخوانیم و با دوستان به بحث بگذاریم. یادم هست در منزل آقای لاجوردی، فرم‌های کتاب را در تدریس می‌کردم و آقایان هم نظرات خودشان را بیان می‌کردند.

دستگیری دوم ایشان پس از قضیه حمله به دفتر هواپیمائی آل - آل پیش آمد و محکومیت نسبتاً سستی هم پیدا کرد و البته شکنجه‌های بسیار سنگینی را هم تحمل کرد. آخرین چیزهایی که من قبل از خروج از ایران از ایشان به خاطر دارم، مربوط به قبل از ۱۵ خرداد ۴۹ می‌شود. یادم هست که ایشان حساسیت زیادی نسبت به جریانی انحرافی که از همان سال‌ها داشت شکل می‌گرفت، نشان می‌داد. البته در آن مقطع، هنوز سازمان مجاهدین خلق به مفهومی که بعدها مطرح شد، وجود نداشت و مرحوم حنیف نژاد و دوستانش نسبت به مرحوم امام و چهره‌های اصیل روحانیت، اظهار وفاداری و علاقه می‌کردند و آن انحرافات که بعدها به وجود آمد، در این شخصیت‌ها مشاهده نمی‌شد، با این همه مرحوم لاجوردی، رگه‌هایی از رفتن به طرف اندیشه‌های غیر اسلامی را در میان برخی از سمیات‌ها و طرفداران این گروه، احساس کرده بود و این نگرانی را در آن مقطع، از ایشان به خاطر دارم.
بخشی از خاطرات و همکاری‌های شما با آقای لاجوردی، ظاهراً به بعد از بیروزی انقلاب و دورانی برمی‌گردد که ایشان مسئولیت دادستانی انقلاب را به عهده داشت. بیشتر در چه زمینه‌هایی با

از فعالیت‌های سیاسی شهید لاجوردی در دوران قبل از انقلاب، البته تا زمانی که در ایران بودید، چه خاطراتی دارید؟
در سال‌های ۴۲ و ۴۳ برخی از پایه‌گزاران و اعضای اصلی جمعیت موقوفه، در کوشه‌های شترداران واقع در خیابان ری، جلساتی داشتند. این جلسات در شب‌های چهارشنبه تشکیل می‌شدند و در آنها، اعضا، مسائل و تحلیل‌های سیاسی را مطرح می‌کردند. در آن مقطع، این جمع، از نهضت آزادی خواستند که افرادی را برای شرکت در این جلسات و اعلام و تبیین مواضع نهضت، بفرستند. در آن زمان، بنده، مرحوم حنیف نژاد و آقای احمدزاده، بسیاری از فعالیت‌های زیرزمینی و تبلیغی نهضت را انجام می‌دادیم. من به آن جلسه رفتم و همان طور که در مصاحبه‌ای که در باره شهید اندرزگو با شما داشتم، گفتم، به این آقایان عرض کردم که شما با این جمع متدین و پر شوری که دارید، حیف است که تحت نظر نهضت آزادی فعالیت کنید و منتظر تحلیل‌های اینها باشید! این حرف من روی آقایان تاثیر مثبتی گذاشت و علاقه آنها را برانگیخت و من از همان مقطع، ارتباط نزدیکی را با آنها برقرار کردم. یکی از اعضای بسیار با انگیزه و پر شور و مصمم این گروه، شهید سید اسدالله لاجوردی بود. آقای لاجوردی در بحث‌ها، مشارکت و کنجکاوی جالب توجهی را نشان می‌داد و همین موضوع، زمینه‌ساز ارتباط و دوستی ما بیشتر شد. در جریان منصور، ایشان جزو تدارک‌کنندگان و فعالان درجه ۲ بود، لذا ایشان را دستگیر کردند و فکر می‌کنم حدود ۲ سالی در زندان بود. بعد از اینکه همراه با مرحوم شفیق و عده‌ای دیگر از زندان آزاد شد، بار دیگر دنبال من آمدند و خواستند که این جلسات را برقرار کنیم. این جلسات مجدداً شروع شدند و در جایی شبیه به باغ در خارج از تهران که راهش از پشت راه آهن می‌گذشت، جمع می‌شدیم و مسائل و اخبار سیاسی را بررسی می‌کردیم. این جلسات موجب تعمیق ارتباط من و آقای لاجوردی و برادرشان شد و من زیاد به بارز می‌رفتم و در مغازه آنها صحبت می‌کردیم. علاوه بر این، پس از اینکه ازدواج کردم، چون منزل پدرم در تهران بود، بار دیگر بارز می‌رفتم و در مغازه آنها صحبت می‌کردیم. از فرصت استفاده می‌کردم و به آقای لاجوردی هم سر می‌زدم. اواخر بهار و اوایل تابستان ۴۹ بود که انتشارات آسیا، کتاب انقلاب تکاملی اسلام بنده را چاپ کرد. این کتاب چون قتل بود، چاپش یک سالی طول می‌کشید. فرم‌های

خدماتش به نظام را مکتوم نگه داشت...

۲ «شهید لاجوردی و جریان نفاق» در گفت و شنود

شاهد یاران با جلال الدین فارسی

انحراف در مبانی اعتقادی و خطای در برداشت‌های دینی، عمده‌ترین علت کجراه رفتن بسیاری از جوانانی بود که در دام گروه‌های محارب گرفتار آمدند و برخی نیز در این راه، جان خود را از دست دادند. شهید لاجوردی با اشراف کاملی که از دیرباز نسبت به این مقوله داشت، به هنگام تصدی مسئولیت دادستانی تلاش کرد با یاری گرفتن از اندیشمندان و مبارزین با تجربه، از اذهان این جوانان، شبهه زدائی و آنان را با معارف اصیل اسلامی و بن‌مایه‌های اصلی انقلاب، آشنا سازد و جلال فارسی یکی از یاوران همیشگی او در این مسیر دشوار و رهائی بخش بود که در این گفت و گوی صمیمی به پاره‌ای از این تلاش‌ها اشاره می‌کند.



دردانگه



باره او می‌دانید صحت دارد و حکم مقتضی را در باره اش صادر کنید.

هست که عده ای از اعضای سپاه درگیر و دار اختلافاتی که سر بنی صدر وجود داشت، مورد اتهام قرار گرفته دستگیر شده بودند. می‌دانید که بنی صدر در مقطعی فرمانده کل قوا بود و برای سپاه هم فرمانده تعیین کرد و همین موجب اختلاف و انشقاق شده بود. بعدها عده ای به اتهام همکاری با بنی صدر دستگیر شدند که اتهام درستی نبود و برای آن افراد پرونده ناهقی درست شده بود. من از طریق ارتباطاتی که با مردم و با آن افراد پیدا کردم، فهمیدم که این اتهام، درست نیست و به آقای لاجوردی گفتم که اینها به ناحق مورد اتهام قرار گرفته اند. یادم هست که ایشان بسیار خوشحال شد و گفت، «من هم همین طور فکر می‌کردم و

نظرم همین بود، منتهی دنبال مقوم‌هایی برای دیدگاه خودم بودم تا بتوانم این افراد را آزاد کنم. این پرونده دهنده سلوک فردی و شخصیتی ایشان بود که از رفع اتهام از یک عده افراد دلسوز، بسیار خوشحال می‌شد و این در میان مقام‌های قضایی، یک امتیاز است که نه تنها از متهم شدن افراد استقبال نکنند، بلکه از رفع اتهام از آنها، خوشحال شوند.

خاطره دیگری هم دارم که خیلی مهم است. این خاطره به بعد از شهادت شهیدان رجایی و باهنر بر می‌گردد. در آن زمان، یک روز شهید لاجوردی، مرا خواست و گفت، «ما در تیم منافقین که در کرج متلاشی شده، یکی دو نفر نفوذی داشتیم و آن افراد نقل می‌کنند که کشمیری مرتباً به این خانه تیمی رفت و آمد داشت و با اعضای منافقین صحبت می‌کرد. ما چند بار رقیتم و به یکی از چهره‌های وقت دولت که در جریان ۸ شهریور متهم هم شد، جریان را گزارش دادیم که کشمیری با منافقین ارتباط دارد، ولی او به روی خودش نیارود و ترتیب اثر نداد. بعد از این حرف آقای لاجوردی، از ایشان خواست که آن دو نفر را ببینیم. ایشان آنها را احضار کرد و از زندان آمدند و در برابر من، این مسئله را شهادت دادند که نکته بسیار جالبی بود.

شما تا کی با شهید لاجوردی همکاری داشتید و ارتباطات بعد از دوران مسئولیت ایشان به چه شکل بود؟

فکر می‌کنم تا آخر دوران دادستانی ایشان بود که به لحاظ کاری با ایشان مراوده داشتم و باره پرونده‌های گوناگون با هم صحبت می‌کردیم. بعد از کنار رفتن ایشان، من در مجلس دوم بودم و ایشان جلسه ای را در محدوده منزلشان در خیابان ری به راه انداخته بود و از من دعوت کرد که بروم و برایشان تفسیر بگویم. دعوتش را قبول کردم و برای سخنرانی به آن جلسه رفتم. از ویژگی‌های بارز اخلاقی شهید لاجوردی به نکاتی اشاره کنید.

سلوک شهید لاجوردی، واقعاً انسان را به یاد ایوب در غفاری می‌انداخت. او انسان بسیار پاک، وارسته و والایی بود. به مفهوم واقعی کلمه از نوادر روزگار بود. بسیاری از فضایی که در باره اشخاص بیان می‌کنند و در موردشان صادق نیست، خیلی بیشترش در این مرد وجود داشت، اما به شدت از اینکه کسی به این خصلت‌ها در او پی ببرد، ابا داشت. بسیاری ادا بود و سعی می‌کرد جنبه‌های مثبت کار و خدماتش نسبت به نظام، مکتوم و محفوظ بماند. در مقام مسئول، نسبت به اطرافیان بسیار حساس بود و به دلیل حساسیت شغلی که داشت، از کوچک‌ترین خطای آنها هم اغماض نمی‌کرد و اگر کسی از میان آنها به جرمی متهم می‌شد، تا زمانی که آن فرد از اتهام میرا نمی‌شد، اجازه بازگشت او را به کار نمی‌داد. واقعاً انسان عجیبی بود. **نقش شهید لاجوردی را در آفت زدایی از انقلاب و تداوم آن، چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

به نظر من ایشان نیرومندترین بازوی امام در عبور دادن نظام از فتنه‌های سال‌های اول انقلاب و قلع و قمع گروهک‌های محارب بود. هم ایشان چنین نقشی داشت، هم جناب آیت‌الله محمدی گیلانی. کارهای سیاسیون هر چند در جای خود، ارزشمند است، اما نقش تعیین‌کننده در تثبیت نظام نداشت. کار واقعی را اینها کردند که هم درک دقیقی از گروهک‌ها داشتند و هم می‌دانستند که باید به چه شکل با آنها برخورد کنند. ■

صحت کردم که اثرات بسیار مطلوبی داشت. اینها به رغم افکار غلطی که در مغزشان فرو کرده بودند، خودشان آدم‌های صادقی بودند، یعنی به دنبال پیدا کردن راه درست بودند، اگر چه در شناخت حقیقت، اشتباه کرده بودند. بعد از آقای لاجوردی به من گفت که این گفت و گوها تأثیر بسیار خوبی داشته و در هر دیداری که داشتیم از عده‌ای اسم می‌برد که بعد از صحبت‌های من، به افکار قبلی پشت کرده بودند تا جایی که بعضی از آنها در فاصله مرخصی، یکسره به جبهه رفتند و حتی به خانه‌هایشان هم سر نمی‌زدند و می‌گفتند می‌خواهیم از این فرصت برای جهاد در راه خدا بهره ببریم. بسیاری از اینها شهید شدند. البته برنامه ریزی و رفتار و سلوک آقای لاجوردی و صداقتی که به خرج می‌داد، بسیار در تحول این افراد تأثیر گذاشت. ایشان کسی بود که حرف و عملش بسیار با هم تطبیق داشت و یک زندانی که به طور طبیعی مدتی در زندان بود، وقتی شاهد رفتارهای او بود، متوجه می‌شد که چقدر صداقت و اخلاص دارد و مثل برخی از افراد نیست که به خاطر طمعانی، رفتارهای خاصی را در پیش می‌گیرند. این صداقت، آنها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد. او با آنکه دادستان انقلاب تهران بود، از امکاناتی معال با یک زندانی استفاده می‌کرد، در آن روزگاری که ما را دعوت می‌کرد، بعد از

امام هستم و پشت سر ایشان حرکت می‌کنم. «سخنرانی دو سه ساعتی طول کشید و جمعیت زیادی هم حضور داشتند. بعد از سخنرانی یک نفر آمد و با احترام به من گفت، «شما منظورتان فرقان بود؟» جواب دادم، «من البته مایل نیستم از گروهی اسم ببرم، ولی به هر حال سخنان روشنی گفتم و به راحتی می‌توان برداشت کرد که مراد من کدام گروه است.»

یکی دیگر از خصوصیات بارز اینها این بود که می‌خواستند همه را ترور کنند. اسنادی که از اینها به دست آمد، این را نشان می‌داد. یادم هست در آن ایام در جلسه‌ای شرکت داشتم که چهره‌های شاخص انقلاب حضور داشتند. مرحوم آیت‌الله طالقانی هم

تشریف آوردند و کنار بنده نشستند. جلسه که تمام شد، از من پرسیدند، «ماشین داری؟» گفتم، «بله، ماشین هست. از یکی از دوستان امانت گرفته‌ام.» گفتم، «ضد گلوله است؟» گفتم، «نه.»

ایشان گفتمند، «بعد از ترور آقای مطهری، از گروه فرقان لیستی به دست آمده و در آن لیست، نام افرادی، از جمله من هم آمده. من نگرانم که نکنند نسبت به شما هم چنین قصدی داشته باشند و لذا مراقب باشید. البته بنده با خنده به ایشان گفتم، «اینها مرا در میان زنده‌ها و دکتر شریعتی را در میان مرده‌ها، استنفا کرده اند. غرض من این است که اینها حتی قصد ترور چهره مقبولی مثل آقای طالقانی را هم داشتند. به هر حال شهید لاجوردی از من خواست که در جلسه‌ای با حضور آنها شرکت کنم. من به محل جلسه که در زیرزمینی در زندان بازداشتگاه بود، رفتم و دیدم جمع کثیری از جوان‌های ۱۶ تا ۲۰ سال‌رو موقت نشسته و واقعاً با علاقه آمده‌اند که به حرف‌هایم گوش بدهند. در آنجا مرحوم حاج احمد آقا و مرحوم لاهوتی هم حضور داشتند و آمده بودند تا برخورد مرا با اینها ببینند. برای اینکه رفتار من با این دو شخصیت، از ابتدا در این جوان‌ها ذهنیت خاصی را ایجاد کنند، جواب سلام این دو بزرگوار را خیلی جدی و بدون لبخند و سریع دادم و عبور کردم. بعد که شهید لاجوردی، گزارش این جلسه را به من دادند، دیدم که صحبت‌های من در آن جلسه، روی اینها تأثیر گذاشته. مثلاً در آن جلسه از من پرسیدند، «چرا آقای خمینی شما را در اولین انتخابات ریاست جمهوری رد کرد؟» بنده با ملایمت گفتم کردم که ایشان مرا رد صلاحیت نکردند. چیزی که من از ایشان شنیدم این بود که ممکن است بعدها برخی از افراد ایراد بگیرند که در مورد اولین رئیس‌جمهور این نظام، چنین شبهه‌ای وجود دارد و ایشان می‌خواستند اولین انتخاباتی که در نظام جدید برگزار می‌شود، مرا ای از هر عیب و نقصی باشد. بعد به آنها گفتم، «در ایامی که بحث در باره کناره‌گیری من خیلی بالا گرفته بود، همراه با آقای هاشمی‌رفسنجانی، خدمت امام رقیتم و ایشان قسم خوردند که خدا شاهد است که برای من شما و آقای بنی‌صدر فرقی ندارید و من فقط برای جلوگیری از این اشکالی که ممکن بود، بعدها بگیرند، این کار را انجام دادم.» بعد به این جوان‌ها گفتم، «امام در جایگاهی بودند که اساساً ضرورتی نداشت مرام‌تقاعد کنند و قسم یاد کنند. همه چیز نشان می‌داد که ایشان برای خدمت به انقلاب و برای حفظ مصلحت انقلاب، این کار را کردند. ما برای همکاری با یک رهبر و شخصیت، ضرورتی نداریم که با تمام افکار و رفتارهای ایشان موافق باشیم. مهم این است که حتی اگر رفتاری از ایشان، موافق طبع و سلیقه ما هم نبود، مملکت با شما هم در دین برای مصلحت انقلاب و نظام، این کار را انجام می‌دهند، نه از روی هوای نفس. آنچه که برای من و خیلی‌های دیگر آزارش بخش بود، این بود که می‌دانستیم امام برای حفظ نظام و پیراسته شدن آن از بعضی از شاخه‌ها در آینده، این کار را انجام دادند. وقتی موضوع را به این شکل بیان کردم، کاملاً آشکار شد که تعدیل شده‌اند. آقای لاجوردی چند بار دیگر هم از من دعوت کرد که برای صحبت با آنها، به بازداشتگاه بروم و در عین حال از من خواست برای صحبت با بعضی از آنها که شبهات عمیق‌تر و سوالات جدی‌تری داشتند، به سلول‌های انفرادی آنها بروم که قبول کردم و رقیتم و با آنها

شهادت لاجوردی

■ ■ ■

به نظر من ایشان نیرومندترین بازوی امام در عبور دادن نظام از فتنه‌های سال‌های اول انقلاب و قلع و قمع گروهک‌های محارب بود. هم ایشان چنین نقشی داشت، هم جناب آیت‌الله محمدی گیلانی. کارهای سیاسیون هر چند در جای خود، ارزشمند است، اما نقش تعیین‌کننده در تثبیت نظام نداشت. کار واقعی را اینها کردند که هم درک دقیقی از گروهک‌ها داشتند و هم می‌دانستند که باید به چه شکل با آنها برخورد کنند.

جلسه چند تا روزنامه روی زمین می‌انداخت و می‌گفت‌ها غذائی را که زندانی‌ها می‌خورند، برایشان می‌آورند. این رفتارها بسیار تأثیرگذار بودند.

در جریان **اوج گیری فعالیت‌های منافقین علیه نظام در سال‌های ۵۹ و ۶۰**، آیا شما با شهید لاجوردی همکاری داشتید؟ البته در آن مقطع، آقای لاجوردی چند بار از من خواست که به شکل انفرادی در سلول‌های منافقین با آنها صحبت کنم. در مواردی هم به ایشان اطلاعاتی می‌دادم یا مشورت‌هایی صورت می‌گرفت. مثلاً یادم هست فردی به من مراجعه کرد و خواست برای یکی از نزدیکان او که در آشوب‌های اوایل سال ۶۰ دستگیر شده بود، نزد آقای لاجوردی شفاعت کنم. من رقیتم پیش آقای لاجوردی و گفتم چنین کسی در مورد فلان فرد چیزهایی گفته و خواسته که من شفاعتش را بکنم، ولی من خبر موثق دارم که این فرد در آشوب‌های منافقین شرکت داشته و این خوبشوند او، به من دروغ گفته، لذا آمده‌ام که شما امتیاز بدهم که آنچه که در